

## مشاهیر حربی افغانستان

نگارش: ابن الله خان (زمرلای)

یعقوب سیستانی پسر لیث صفار :

تاریخ تولدش معلوم نیست . از آنجا که والداو ( لیث ) به پیشه روی گری اشتغال داشت با هم پیشه اش ( صفار ) مشهور و ملقب گردیده بعد ها اخلاف وی را نیز با هم صفاریان خواندند . یعقوب اگر چه در بدایت حال بهمان شغل و پیشه پدر مشغول بود مگر آثار جلادت و سخاوت از ناصیه اش هویدا و هوای بزرگی در سر داشت و هر چه ازان حرفت تحصیل کردی به یاران و ائران خود تقسیم نموده مباحثات نمودی ، ازین جبهه روز بروز به تعداد یاران و طرفداران او افزودی .

در زمانیکه خراسان و توابع آن بطاهر ابن عبدالله ( ۱ ) تعاقب داشت شخصی ( صالح بن نصر ) ( ۲ ) متغلباً بر مملکت سیستان مستول گشت . چون صالح ( ابن نصر ) خبر ورود لشکر طاهر بن عبدالله را شنید که بدفع او نامزد شده لهذا معاونت و همراهی یعقوب را فوز عظیم دانسته او را بملازمت خود طلب نمود و یعقوب با برادرش « عمرو » که ( شرح حالش علیحده نگاشته آید ) از ( ۲۳۶ تا ۲۳۸ هـ ) بخدمت وی بسر برده ( ۳ ) بمقابل متخاصمین او بمجنک و جدال مشغول بودند خصوصاً یعقوب درین مدت جلادت و رشادت فوق العاده بمخرچ داده مقبوضات صالح را بخوبی حفظ نمود .

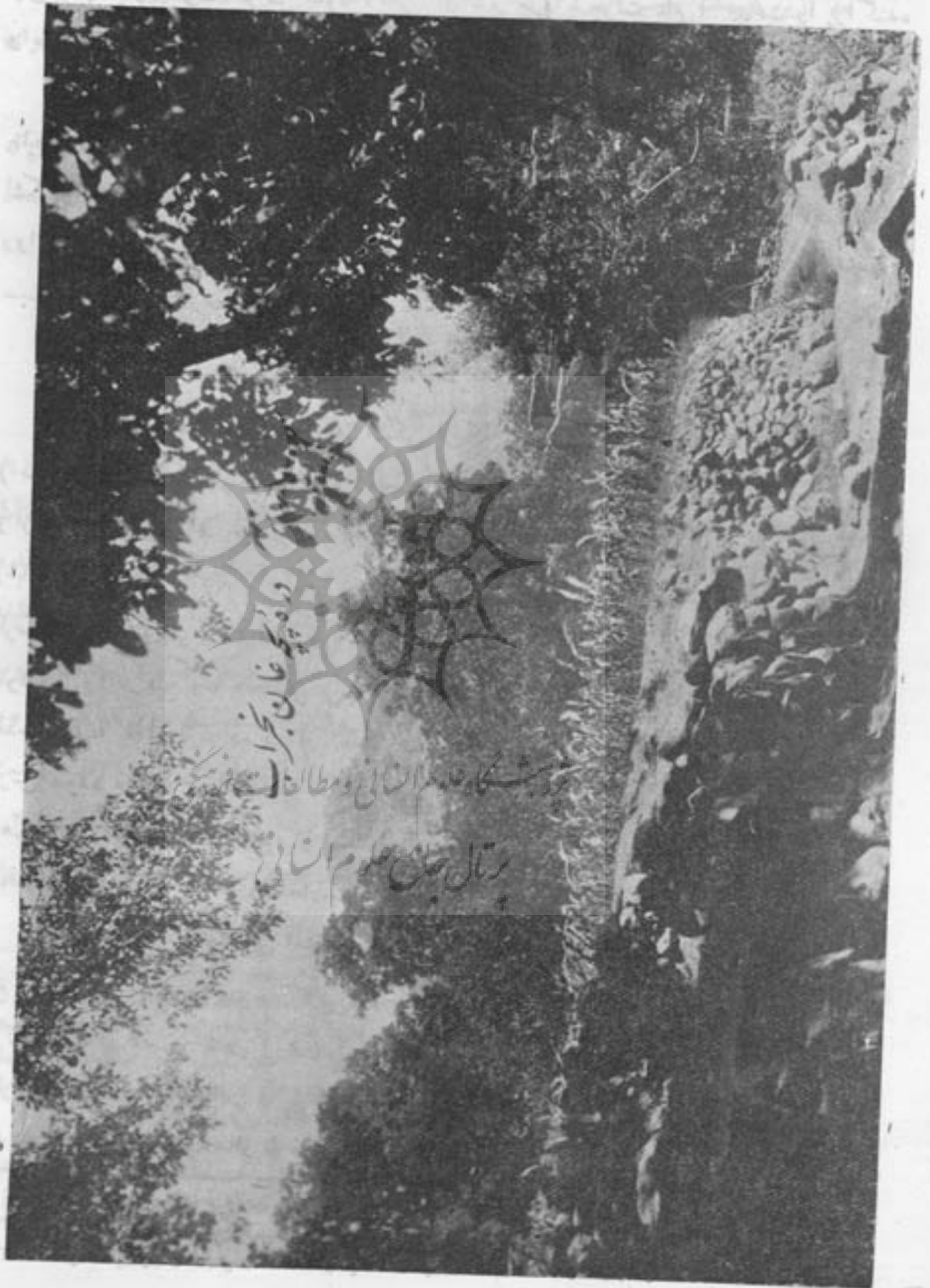
در ۲۳۸ هـ قار و کدورتی بین صالح و یعقوب برخاسته یعقوب از معاونت و کمک وی پهلوتهی نمود و صالح مجبور بفرار شد . بعد از صالح اهالی سیستان به درهم ( برادر صالح ) دست بیعت دراز کردند ، یعقوب داخل خدمت در هم شده روز بروز کارش ترقی نمود تا بمنصب سپه سالاری کل قوای عسکری فائل گردید . بنا بر اطاعت و محبتیکه عسکر به این سپه سالار شجاع خود داشتند در هم را در هیچ کار اختیاری نماند از آنرو براو حد برده

۱ نواسه طاهر بن حسین سر سلسله طاهریان .

۲ صالح بن نصر در سال ۲۲۲ در عهد خلافت الواثق بالله در سیستان خروج کرده شهرت را از مال

خلیفه قبض و تصرف نمود .

۳ روضة الصفا ج ۴ ص ۹۰۷ .



دره پچه خان نجرا ب

موسسه عالی علم و مطابفات

سال اول علوم انسانی

جمی را بکشتن یعقوب تخریب نمود ، مگر آن شیر مرد با جرئت تمام آنجماعت را براگنده و خود را از مهلکه نجات داد .

بقول خواندمیر ( که حواله بکامل التواریخ مینماید ) درهم را حاکم خراسان گرفته نزد خلیفه به بغداد فرستاد لاکن بقول سر جان ملکم ( بحواله زینة التواریخ ) چون یعقوب امارت لشکر یافت نخستین کاریکه کرد این بود که درهم را گرفته و محبوساً بدارالخلافة ( نزد خلیفه ) روانه نمود . بهر حال در غیاب درهم یعقوب به امارت سیستان بالاستقلال فائزالمرام گشته مردم سیستان باو بیعت کردند ( ۲۴۷ ) ه .

### فتوحات یعقوب

چون یعقوب بعد از غیبت در هم متمکن اریکه سلطنت گردید اول در صدد مخالفین خود ( صالح ) و اعمار ( از خوارج ) برآمده در اندک زمانی صالح را اسیر و اعمار را گشت و از شرشان برای آمد خود را آورده داشت ، پس ازین امتحان که با کامیابی غالب آمد و بازوی خود را توانا دید . وقترا از دست نداده در سنه ۳۵۳ ه هرات را گرفت و بجانب کرمان رایت فتح و ظفر بر افراشت و باندک زمانی کرمان را نیز به تصرف آورده ، عزم شیراز نمود و آنرا نیز فتح و حاکمش را با خود اسیر برد هرچندیکه بعد از فتح شیراز تحف و هدایائی بخدمت خلیفه بغداد فرستاده دم از اطاعت و فرمان برداری زد مگر پس از مدتی عزم تسخیر فارس نموده عمیری بدانصربند سوق نمود ( موفق ) برادرش خلیفه که شخصی باکیاست و هم صاحب اختیار مملکت بود از فضل یعقوب آواگام شده ، حکمی توسط رسولی فرستاد ، حکومت و لایات ، بلخ و طخارستان را علاوه بر سیستان باو تفویض نمود ( ۱ ) .

یعقوب بعم از حصول این مژشور فسخ عنیت فارس نموده جانب بلخ رهپار گردید ، بلخ را نیز فتح نموده ، متوجه کابل شد بعد از تسخیر کابل ( از راه هرات ) به نیشاپور ( که پای تخت محمد بن طاهر ( ۲ ) آخرین حکمران سلسله طاهریه بود ) عطف عنان نموده آنرا نیز فتح و محمد بن طاهر را با ( ۱۵۰ ) تن ( ۳ ) از اقارب و عشایرش محبوساً به سیستان فرستاد و در ممالک مفتوحه از طرف خود نائب و حاکمی تعیین نمود .

۱ - حبیب المیر جزو ۴ ج ۲ ص ۴ .

۲ - کواصه طاهر بن حسین سر سلسله طاهریان .

۳ - خوالد میرقوم واقربش را ۱۵۰ نفر نوشته و سرجان ملکم ۱۶۰ نفر تحریر نموده .

بعد ازین فتوحات تعقیب حسن بن زید علوی را ( که یکی از معارضین او بود ) و جهت همت ساخته بطبرستان رفت و ( آمل ) را گرفت مگر ( ۴۰ ) هزار عسکر او بسبب بدی آبهوای آندبار در معرض تلف دو آمدند و ازین سفر تقع نبرده مجبوراً به سیستان برگشت .

در حینیکه یعقوب به طبرستان بود المعتمد بالله خلیفه ( ۱ ) نظر بر رفتار او به آل طاهر که از عمال وی « خلیفه » بود رنجش نموده او را در محضر عام امن و نامه هائی درین باب باطراف فرستاد ولی یعقوب هم از ابتدا خواهان استتلال بوده و تسلط وی را بخود گورا نمیدانست . همان است که این رویه خلیفه را بهانه گرفته در صدد فتح بغداد و دفع وی به ترتیب سپاه برداخت .

### ( جنک یعقوب با خلیفه )

در سنه ( ۲۶۱ ) یعقوب با عسکر بسیار روانه فارس گشته تماماً آنرا باخوزستان درید تصرف خود در آورد و عراق عرب نزدیک شد ، خلیفه برادر خود ( موفق ) را برای استتال نزد وی فرستاده او را دلداری و حکومت خراسان و بلخ و طخارستان و غیره را عرضه نمود مگر یعقوب ابا نموده بجاواب گفت که خود خدمت خلیفه میبرسم ، چون این سخن بگوش خلیفه رسید ، موجب وحشت وی گردیده موفق برادر خود را بسرمداری عسکر مقرر و با استقبال یعقوب فرستاد . و به نزدیک بغداد تلافی فریقین دست داد ، موفق بواسطه خدعه ییکه روی کار آورده بود شکست بر یعقوب افتاده مجبوراً به خوزستان عقب نشست ، با وجود آهیم فتوری در عزم راه و همت بلند او راه نیافته دوباره به جمع آوری سپاه و تعیبه لشکر موفق گردید . و راه بغداد پیش گرفت ( ۲ ) لکن اجلس امان نداده پیش از آنکه شکست خورد را جبراً بکشد بنیاد عمرش را رخنه دار ساخت . ( ۲۶۵ )

۱ روضة الصفا ج ۴ ص ۶۸۸ ج ۴ ص ۷۰۹ ، حبيب السر جزو ۴ ج ۲ صفحه ۴ دارقره المعارف فرید وجدی ج ۵ ص ۵۱۹ مگرد تاریخ عمومی کلاسیکی عباس اقبال ج ۳ ص ۱۳۵ عوض المعتمد بالله المعتصم بالله نوشته آمده .  
 ( ۲ ) همه مؤرخین برین متفق اند که چون یعقوب بار دوم عازم بغداد گردید فارس را فتح نموده نزدیک بغداد رسید و بمرض قولنج گرفتار و مریض شد خلیفه که از قصد وی آگاه شد رسولی جهت استتال وی بافرمان حکومت فارس فرستاد ، مگر یعقوب آنرا قبول نفرموده به ایلی جواب داد که در اینجا از اطناب جواب های همه مؤرخین که ذکر کرده اند صرف نظر نموده محض مختصر مقصدیکی ازان را ذیلاً میگیریم -  
 در حین ورود سفیر خلیفه یعقوب ششیر و قدری نان خشک و پیاز پیش خود نهاده رسول را طلب داشت و باو گفت که خلیفه را دعا برسان و بگوی که یعقوب میگوید ، من خسته ام اگر میبرم تو از دست من خلاص شده باشی و هم من از تو ، اگر زنده مانم میان من و تو این ششیر است میزنم تا آروز که غالب شوم و تمام خود برانم و اگر تو غالب آمدی من باین نان خشک و پیاز بسازم و ترک حکومت کنم ایلیجی بازگشت هنوز بدار الخلافت نرسیده بود که یعقوب وفات یافت .

علاوه بر این: امیر غیور که مؤسس سلطنت سلاله صفاریان است، از خاندان وی که مهد پرورش و سرکزانها درافغانستان بوده است. بسا اشخاص از سال ۲۴۷ تا ۲۹۱ بحکومت و پادشاهی رسیده، حتی برقی از مملکت فارس نیز تسلط جسته اند. حدود سیاسی و حکمرانی آنها در وقت عروج شامل ولایات ذیل بوده است. سیستان، زابلستان، کابلستان، هرات، بلخ، تخارستان، خراسان، کرمان، ایلات فارس، طبرستان و آمل، خوزستان، و حتی وقتی هم از دربار خلافت، منشور شهنه گوی دارالخلافه عرب و حکومت ماوراءالنهر بانها داده شد و دیانت حقه اسلامی نیز در عهد آنها بکابل نشر و تعمیم یافت.

اکثر از مؤرخین اسلامی راجع بمزایا، شجاعت و اوصاف عسکری این امیر غیور چنین نگاشته اند: - یعقوب شجاعت و سیاستی بغایت داشت هرکس که نزد او برای خدمت می آمد اگر در نظرش پسندیده می نمودی حالش را پرسیده میگفت ساحتشوی میدانی و تیر، نیکوی اندازی و در شمشیر زدن بصیرتی داری بعد ازان از وی می پرسید که درین مدت با که بسر برده و ملازمت که کرده و در کدام معرکه مبارزت نموده، پس ازان حکم میفرمود تا مایحتاج بکساله او را از ما کولات و ملبوسات و غیره پوی می پرداختند، نختی چوبین جبهه خود ترتیب داده بود که چون بران نخت میشست بر تمامی لشکر مصرف میبود اگر از اوضاع لشکریان چیزی در نظرش ناپسندیده می آمد حکم میکرد تا بتغیر آن قیام نمایند و هزار مرد چالاک و شجاع از سپاه منتخب نموده هر یکی را چاقی از زر داده بود که هزار مثقال طلا وزن داشت و همچنین هزار چاقی از نقره بهزار نقره داده بود و آن چاقها را آنها در اعیاد و محافل پردوش می نهادند و هیچکس را و قوف بر امر او نبود و در امور ملک با هیچکس مشورت نمیکرد چون دشمن رو بهوزیمت مبرفت هیچکس از لشکریان اوزهره و مجال آن نداشت که بیر خصت رو دست بغارت و تاراج برد در پس خیمه او خیمه نصب میکردند که غلامان خاصه در انجا بسری بردند. هر گاه او را کاری رویداده بود، یکی ازان غلامانرا آواز میداد تا آن مهم را اکفایت کند.

روزی یکی از ایلیان باو گفت که ترا داعیه پیشوائی است و در خیمه تو بغیر ازین پلاس که بران نشسته و سلاخی که پوشیده هیچ چیز نیست یعقوب پاسخ داد، بهر نوع که سردار معاش نماید نوکران نیز بدان نهج زندگانی کنند. ( ۱ )

از سیاق عبارات فوق بخوبی قوه حزم متین و تربیه و نظم و نسق عسکر او معلوم میشود .  
 عمر و بن ایث سیستانی: عمر و پسر ایث صفار و برادر دوم یعقوب است . یعقوب که پدرود  
 زندگانی نمود عمر و برمسند سلطنت و زمامداری متمکن گشت  
 چون شخص باکیاست بود فهمید که در اول و هله باخلیفه از در مخالفت پیش آمدن دور  
 از عقل و حزم است لذا راه مسالمت گرفته نامه بمعتد خلیفه نوشت و در آن اظهار عقیدت  
 و اطاعت نمود خلیفه هم ازینمعنی خوشنود گردیده منشوری فرستاد ذریعه آن حکومت عراق  
 عجم و فارس و خراسان و طبرستان و شهنکی بغداد را باو ارزانی فرمود عمر و نیز این الطاف  
 خلیفه را باباشت و طیب خاطر پذیرفت .

چون عمر و به سپستان برگشت ، برادرش علی مخالفت ورزیده با مخالفان عمر و یکجهت  
 گردید لذا عمرو برادر را حبس و مخالفین را برانداخته عازم فارس گردید و نیز کسانرا که در  
 غیاب او دران اکناف تمرد و عصیان نموده بودند منزوم و مغلوب ساخت .

در سال ( ۲۷۱ ) موفق خلیفه ، عمرو را نظر به شکایت چندی از خراسانیان از حکومت  
 خراسان و بلخ باز داشته محمد بن طاهر ( طاهری ) را به خراسان و نصر بن احمد سامانی  
 را به ماوراءالنهر بجای وی گماشت و هم فوجی از بغداد به هدید و سر کوبی عمر و تعیین فرموده  
 تلافی فریقین بجنوب عراق رویداده شکست به لشکر عمر و افتاد و او رو بهزیمیت نهاده فوج  
 خلیفه غالب آمد . بعد ازین شکست عمرو و پیوستن او رفتن و مطامعات فرنگی

درموقع که تا رو بود عظمت و امیری عمر و از هم گسیخته بود حادثه تازه در خراسان  
 رونما گردید و آن این است که رافع بن هرثمه از فرصت استفاده نموده دم از استقلال زده  
 خراسانرا باسم ( محمد بن زید علوی ) بقبضه و تصرف داشت عمرو بدون آنکه اراده اش سست  
 و عزمش خال پذیرد بر سر رافع و همراهانش مردانه تاخته بکرات وی را منزوم و عسکرش  
 را متفرق ساخت آخرالامر در سنه ( ۲۸۰ ) رافع بدست عمرو گرفتار و مقتول گشت ( ۱ ) .  
 چون عمرو بدفع رافع در خراسان فائزالمرام گردید بر رافع را با تحف و هدایا نزد معتصم  
 که در آنوقت سریر آرای مقام خلافت بود فرستاد . خلیفه ازین حسن خدمت او نهایت ممنوع  
 شده ظاهراً باحترام امیر موصوف پرداخت .

۱ - علویان بر خلاف خلافت عباسیان بوده هر وقت در صدد کامیابی خود و بر بادی و انقراض حکومت  
 خلفای عباسیه بودند .

بعد از آنکه عمرو لیث صکار رافع را یکسو ساخت و خراسانرا تماماً تا جیحون مسخر و مفتوح نمود در صدد آن شد که ماوراءالنهر را نیز دوباره تصرف نماید . حکومت ماوراءالنهر از جانب خلیفه تعلق به اسمعیل سامانی برادر نصر داشت . عمر و قصد و عزم خبیالی خود را عملی نموده به ماوراءالنهر تاخت و عسکرش از جیحون گذشته ولی از سوی اقبال کاری از پیش نبرده منزهماً برگشته . این شکست عمرو را متأثر کرده اراده نمود که فرمان حکومت آن ناحیه را از دربار خلافت حاصل نماید .

معتضد خلیفه چون از عمرو وحشت داشت مخفیانه اسمعیل را تقویت نموده بجمع آوری عسکر امر داد و در اجرای در خواست عمر و تملک میکرد تا کار اسمعیل محکم شد . بعدها فرمان حکومت ماوراءالنهر را بنام عمر و صادر نمود اگر چه عمر و موقع را گذشته می پنداشت با هم عسکر بصوب مقصد سوق نمود .

در ۲۸۷ عسکر هر دو جانب در نواحی بلخ باهم تصادم نمودند فوج عمر و از هم پاشیده خودش اسیر شد اسمعیل او را محبوس ببغداد فرستاد تادرجیس آنجا جهان فانی راوداع گفت ( ۲۸۹ ) .

این امیر دلاور در عزم و همت و کشور کشائی مثل برادر خود یعقوب بود ولی تفاق خانگی و مخالفت برادر و بعضی از ارکان حکومتش موانعی زیادی در کار او پیش کرده نگذاشت با مال و مرام خود بقدر آرزو موفق شود .

پروگرام علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

